



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ (۳۳) مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷)﴾

قصه‌های قرآن، «أحسن القصص»

قرآن کریم را ذات اقدس الهی به عنوان «أحسن الحديث» یاد کرده است، چه اینکه از آن به نور تعبیر کرده است فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^۱ که کتابی از این زیباتر و متقن‌تر ممکن نیست، زیرا اگر از این متقن‌تر و زیباتر ممکن بود و ذات اقدس الهی نازل نمی‌فرمود یا «للجهل» بود یا «للعجز» بود یا «للبخل»، «والتالی بأسره محال فالمقدم مثله»، پس این تعریفی که فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾؛ یعنی قرآن «أحسن الكتاب» است. لکن در بین مطالب قرآن، از قصص قرآن که سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾^۲ نه «أحسن القصص». این جریان اختصاصی به قصه حضرت یوسف ندارد، قصه حضرت یوسف «أحسن القصص» نیست، خداوند قصه حضرت یوسف (سلام الله علیه) را که نقل می‌کند به عنوان فعل مضارع که دال بر استمرار است؛ یعنی

۱. سوره زمر، آیه ۲۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۳.

اصلاً بنای ما بر این است که هر قصّه‌ای را که می‌گوییم به بهترین وجه بگوییم: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ این منصوب است تا مفعول مطلق نوعی باشد «أَيُّ قِصَصٍ» نه «قِصَصٍ». این «قِصَصٍ» مفرد است و مصدر است، ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾؛ یعنی «قصصاً احسن»، «قصهٔ حُسنی» ما نه تنها قصّه بد نمی‌گوییم، قصّه خوب هم نمی‌گوییم، قصّه خوب‌تر را می‌گوییم و تمام داستان ما این است. بنابراین تمام قصصی که در قرآن کریم آمده است به نحو «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» است و اختصاصی به قصّه حضرت یوسف ندارد، قصّه حضرت ابراهیم این طور است، قصّه حضرت نوح این طور است و قصص انبیا. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾، «أَيُّ قِصَصٍ هُوَ أَحْسَنُ».

نشانه «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» بودن این است که همین جریان قصّه حضرت ابراهیم قصّه لوط و فرستاده‌هایی که آمده چند جای قرآن مطرح فرمود، در هر جا با یک نکته خاصی همراه بود که اصل مطلب را می‌فهماند و تکرار هم در آن نیست؛ لذا ملال‌آور نیست. در هر جایی که این قصّه حضرت ابراهیم و قصّه لوط و قصّه فرستاده‌های الهی مطرح است، یک نکته تازه‌ای مطرح است که در جای دیگر نیست «صَوْنًا عَنِ التَّكْرَارِ». حالا از همان اوّل شما ملاحظه بفرمایید که این قصّه از کجا شروع شده و در هر جایی یک نکته خاصی را به همراه دارد.

پرسش: انسان عادی وقتی به قرآن مراجعه می‌کند و می‌خواهد که قصّه‌های قرآن را مطالعه کند با یک پراکندگی برخورد می‌کند، آیا این با احسن بودن سازگار است؟

پاسخ: نه، او پراکنده است و گرنه قرآن جمع است، یک انسان حکیم وقتی به خدمت قرآن می‌رود حکیم‌تر می‌شود، انسانی که شئی فکر می‌کند وقتی وارد این دریا شد متشتت می‌شود، ولی کسی که شئی فکر نکند بسیطاً و واحداً فکر بکند هیچ پراکندگی نمی‌بیند، فرمود: ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ است، این جمع است. در سوره مبارکه «زمر» فرمود: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانً﴾^۱ یعنی این شش هزار و اندی آیه همگون، هم‌آهنگ، هم‌آوا و مثانی است.

قبلاً هم این آیه معنا شد این مثانی جمع «مَثْنِی» است، «مَثْنِی»؛ یعنی هر آیه‌ای با آیه دیگر اثنا دارد. چرا تثنیه را تثنیه می‌گویند؟ اگر بخواهند تثنیه ببندند که انسان به جنب حجر را که تثنیه نمی‌بندند، دو شیئی که کلّ واحد به دیگری منثنی؛ یعنی منعطف؛ یعنی هم‌آوا و هم‌آهنگ است را تثنیه می‌بندند و گرنه یک زن و مرد را که تثنیه نمی‌بندند، آن «هما»ی مذکر غیر از «هما»ی مؤنث است. فرمود تمام آیات قرآن کریم «مَثْنِی، مَثْنِی، مَثْنِی» است؛ هر کدام نسبت به دیگری اثنا دارد. شما می‌توانید به وسیله هر آیه‌ای از آیه دیگر کمک بگیرید، این اوّل تا آخر این شش هزار و خورده‌ای آیه است: ﴿كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِیَ﴾؛ همه‌شان «مَثْنِی، مَثْنِی» هستند، اثنا و انعطاف دارند. یک چنین کتابی قهراً به نحو «احسن القصص» خواهد بود.

دعای حضرت ابراهیم برای درخواست فرزند

در سوره مبارکه «هود» که این قسمت‌ها را نقل کرده است هم «ضِیْف» بود، «ضِیْف» اسم جمع است؛ لذا اوصافی که برای «ضِیْف» گفته می‌شود جمع است، فرمود «ضِیْف» مکرمین‌اند، «ضِیْف» مرسلین‌اند، همین «ضِیْف» ابراهیم. وجود مبارک خلیل حق هم با کرامت برخورد کرد، اینها را نمی‌شناخت؛ اما طرزی سخن نگفت که من شما را نمی‌شناسم و از آثار تعذیب آنها هم متأثر شد، ولی طرزی اظهار نکرد که این خوف در بیرون نشان داده بشود؛ منتها آنها اسرار درون را می‌فهمیدند، می‌گفتند: ﴿لَا تَخَفْ﴾ و گرنه خلیل حق هرگز این شما ناشناس هستید، از کجا تشریف آوردید، من شما را ندیدم، من شما را نمی‌شناسم، این گونه نبود، بلکه فقط با سلام و با احترام و با پذیرایی از اینها استقبال کرد. در سوره مبارکه «هود» فرمود: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى﴾^۱ البته خلیل حق درخواستی داشت، درخواست فرزند داشت؛ اما دو تا حرف است: یک وقت کسی درخواستی می‌کند از خدا که مشکلی از مشکلات او حلّ بشود یا رفاهی بر رفاه‌های او افزوده بشود، یک چنین دعایی خلیل حق نداشت، نشانه‌اش همان جریان نار بود: ﴿حَرَقُوهُ وَ

اَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ^۱ که صادر شده است در همان حال وجود مبارک خلیل حق دید جبرئیل (علیه السلام) گفتند اگر کمکی بخواهید ما انجام بدهیم، فرمود: «حَسْبِيَ مِنْ سْأَلِي عِلْمُهُ بِحَالِي»^۲ شما در شرح پایان عمرش وقتی حضرت عزرائیل هم که آمد خواست حضرت را قبض روح کند گفت به تو نمی‌دهم، آن کسی که به من این امانت را داد به او واگذار می‌کنم، اینها خصیصه‌های خاصی برای انبیای اولوالعزم است، گفت من به تو مستقیماً جان بدهم نیست، این یک روحیه دیگری است با انبیای دیگر فرق می‌کند. یک وقت است که کسی پسر می‌خواهد که مشکل او را حل کند، یا پسر می‌خواهد که بر رفاه او بیافزاید، یک چنین خواسته‌ای وجود مبارک خلیل حق نداشت. یک وقت پسر می‌خواهد که کعبه بسازد، پسر می‌خواهد که در آزمون ذبح او را یاری کند، این نعمت است این درخواست چیزی نیست، این منافات ندارد که در جریان ﴿حَرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ از جبرئیل کمک نخواهد، ولی از خدا فرزند بخواهد که کعبه بسازد، فرزند بخواهد که در ذبیح شدن او را یاری کند، این یک فیض تازه‌ای است. آنها آمدند بشارت دادند که از طرف خدا مأموریم که این فرزند را به شما بدهیم، حالا چه وقت دعا کرد و چه موقع اجابت شد روشن نیست؛ لکن ظرف اجابت، ظرف سالمندی آن حضرت بود که گفت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ﴾^۳ در دوران سالمندی پدر شد؛ اما آیا در دوران سالمندی مثل زکریا درخواست پسر کرد یا نه، درخواست را از قبل کرده بود؟ از بعضی از آیات بر می‌آید که وجود مبارک خلیل حق عرض کرد: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۴ این معلوم می‌شود که سخن از فرزند عادی خواستن نبود، کسی می‌خواست که بتواند با او کعبه را بسازد بتواند او را ذبیح قرار بدهد و اینها.

پرسش: ...

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۲. بحر العلوم، ج ۲، ص ۴۳۲.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

۴. سوره صافات، آیه ۱۰۰.

پاسخ: بله؛ اما کاری که زکریا بکند کعبه‌ای بسازد، ذبیحی پرورش بدهد که نبود، کسی که اهل کرامت باشد، آن کاری که از خلیل حق ساخته بود که از زکریا ساخته نبود. در سوره مبارکه «هود» آیه ۶۹ دارد که ﴿فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ﴾ در بخشی دارد که ﴿بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾^۱ بعد ﴿بِعِجْلٍ حَنِيزٍ﴾ تکرار نیست، آن فربه بودن او را نشان می‌دهد، این پخته بودن او را نشان می‌دهد. حالا عدد این فرشته‌ها چقدر بودند مشخص نیست تا ما بگوییم این عِجلی که برای مهمان آوردن این اسراف است، معلوم نبود فرشته‌ها چند نفر بودند، این یک؛ گذشته از این، خَدَم و حَشَمی که خود خلیل حق داشت جزء عائله او بودند، دو؛ اگر یک عِجل ثینی بود که از این مهمانان پذیرایی می‌شد و بقیه را خدم و حَشَم و کارگران و عائله او مصرف می‌کردند، دیگر اسراف در کار نبود. بنابراین این با پذیرایی‌های مسرفانه دیگران خیلی فرق می‌کند. فرمود که ﴿بِعِجْلٍ حَنِيزٍ﴾ آمد. هم «أوجس» ای که در بعد آمد و هم «نکره» ای که در قبل بود، هیچ کدام را اظهار نکرد که با کرامت سازگار نباشد. آنها گفتند: ﴿لَا تَخَفْ﴾ برای اینکه ما مأموریت داریم.

اختلاف بدترین عذاب الهی

مطلب بعدی در سوره مبارکه «هود» این است که وجود مبارک خلیل حق با این مهمان‌ها گفتگو کرد که شما دست از عذاب قوم لوط بردارید. درست است که علم ذات اقدس الهی ازلی است و آن علم عملی است و قلوب انبیا و اولیای الهی با علم الهی هماهنگ است؛ اما بداء را ذات اقدس الهی برای همین قسمت قرار داد. دعا را برای همین قسمت قرار داد، توسل و شفاعت را برای همین قسمت قرار داد. یک وقت است که مقدر الهی این است که خلیل خود را بیازماید که آیا او برای رفع نگرانی در محدوده بداء حرکت می‌کند یا نه؟ یک وقت است می‌گوید به من چه! این به من چه در آنها نبود. بنابراین گفتگویی که فرشته‌ها با وجود مبارک خلیل حق داشتند، ذات اقدس الهی از او به عنوان مذمت یاد نکرد، به عنوان معیار رحمت و برکت ذکر کرد که در محدوده بداء و امثال بداء دارند حرکت می‌کنند. فرمود: ﴿يَا

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۶.

إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ^۱ یعنی از قلمرو بداء گذشت، جا برای توسل نیست، توسل حدی دارد و شفاعت مرزی دارد و بداء حدی دارد، این دیگر از آن محدوده گذشته است و هیچ کدام از اینها نیست.

پرسش: در مورد قوم لوط که آن اتفاق افتاد و عذاب نازل شد، چرا در مورد اقوام امروزی که این کار را قانونی اعلام می‌کنند

پاسخ: عذاب‌ها فرق می‌کند و الآن هم اینها را گرفته است، این جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم. فرمود ما گاهی عذاب را از بالا نازل می‌کنیم گاهی عذاب را در خود اینها: ﴿أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْهِمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾^۲ فرمود ما سه نحوه عذاب داریم، اینها به نحو مانعة الخلو است جمع را شاید. این سومی از آنها مهم‌تر است ﴿عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ حالا این صاعقه است، شهاب‌سنگ است و مانند آن ﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ زلزله است و مانند آن یا زلزله و شهاب‌سنگ نیست، بلکه اختلاف داخلی است که ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾^۳ این از هر زلزله‌ای بدتر است، این از هر صاعقه‌ای بدتر است، این از هر شهاب‌سنگی بدتر است. فرمود ما شما را به جان هم می‌اندازیم. اگر نظم طبیعی اقتضا می‌کند که از ضعیف به قوی ثم به اقوی برسیم این آیه، آن خطر را به ما آگاهی می‌دهد که ﴿وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾؛ یعنی به جان هم افتادند، این جنگ جهانی اول چیست؟ جنگ جهانی دوم چیست؟ این جریان مشروطه چیست؟ این اختلاف اگر عذاب الهی باشد این از هر صاعقه‌ای بدتر است و به دست خود آدم است. اگر آن صاعقه بیاید به هر حال انسان به خدا متوسل می‌شود؛ اما وقتی با دست خودش گرفتار عذاب شده است این از هر زلزله‌ای بدتر است.

۱. سوره هود، آیه ۷۶.

۲. سوره انعام، آیه ۶۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۸.

در همان سوره مبارکه «مائده» که گذشت فرمود ما این دو گروه را همیشه به دو عذاب گرفتار می‌کنیم! درباره مسیحی‌ها قدری نرم‌تر فرمود، فرمود: ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۱ درباره یهودی‌ها غلیظ‌تر فرمود، فرمود: ﴿وَالْقَيْنَا﴾ که قوی‌تر از ﴿فَأَغْرَيْنَا﴾ است ﴿الْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾^۲ اگر کسی تفکر مسیحی داشته باشد، تفکر اسرائیلی داشته باشد، همین طور است. یک بیان نورانی مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نقل می‌کند، در آن گفتگو و مناظره حضرت فرمود: «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتَ الْيَهُودِ»^۳ مگر تفکر یهودی داری؟ در خراسان که با حضرت بحث می‌کرد، فرمود این تفکر تفویضی یا تفکر نفی بدائی یا تفکر جبری یا تفکرات دیگر، این همان تفکرات یهودیت است که دامنگیر شما شد «أَحْسَبُكَ ضَاهِيَتَ الْيَهُودِ»، فرمود اسلامی حرف می‌زنی ولی یهودی فکر می‌کنی. سرّش این است که مثل خود قرآن ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۴ حدیث مهجور است، علم مهجور است، عقل مهجور است! کلام مهجور است، تفسیر مهجور است! فرمود تو اسلامی حرف می‌زنی، یهودی فکر می‌کنی. خیلی‌ها هم هستند اسلامی حرف می‌زدند، کائناتی فکر می‌کنند، دکارتی فکر می‌کنند. فرمود شما دلتان می‌خواهد همیشه زلزله بیاید، همیشه صاعقه بیاید، همیشه شهاب‌سنگ بیاید؟! همین که به جان هم افتادید هر کدام از شما دارید دیگری را لعن می‌کنید، ما شما را به جان هم انداختیم ﴿يَلْبِسْكُمْ شَيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ﴾ که این سومین عذاب فرمود از آن صاعقه بدتر است، از آن زلزله بدتر است، ما حالا توقع داشته باشیم شهاب‌سنگ بیاید این چیست؟ این کشوری که همه چیز دارد، حجت خدا بر ما بعد از اهل بیت این شهدا هستند.

۱. سوره مائده، آیه ۱۴.

۲. سوره مائده، آیه ۶۴.

۳. التوحید (للسدوق)، ص ۴۴۴.

۴. سوره فرقان، آیه ۳۰.

من یک وقت رفتم کنار قبر بعضی از این شهدا حالا یا گمنام یا غیر گمنام، شعری که برای فؤاد کرمانی است دیدم بالای قبر او با یک تعبیر دیگری نوشته شده است آن شاعر گفته بود که

گر بشکافند هنوز قبر شهیدان عشق *** آید از آن رفتگان زمزمه دوست دوست

من دیدم بالای قبر این شهید حالا یا گمنام یا خوشنام نوشته است:

گر بشکافند هنوز قبر شهیدان عشق *** آید از آن کشتگان زمزمه یا حسین

اینها هستند، ما اینها را داریم، چند هزار از اینها را داریم، آنها که رفتند با زمزمه یا حسین رفتند، اینها با این زمزمه رفتند؛ اما مع ذلک به جان هم می‌افتم! توقع نداشته باشید که همه جا سیل بیاید زلزله بیاید، فرمود من سه نحوه عذاب دارم که خدای سبحان به برکت قرآن و عترت این نظام و مردم این نظام و همه ما را از عذاب‌های الهی حفظ بکند!

جواز دعا برای رفع عذاب قطعی

غرض این است که وجود مبارک خلیل حق این کار را کرده است، عرض کرد خدایا تا آنجا ممکن است من شفاعت کنم! این ادب شفاعت ادب توسل را هم به ما می‌رساند؛ البته کار به دست اوست «لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی»،^۱ ولی ما موظف هستیم دعا بکنیم، ما که از اسرار ازلی و ابدی خبری نداریم، ما از آن حکمت عالیه خبر نداریم، ما موظف به دعا هستیم: «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ»^۲ درست است که اینها پیغمبر هستند؛ ولی پیغمبران که علم آنها ذاتی نیست، با عنایت الهی یک وقت معلوم می‌شود که اینجا دیگر جای دعا نیست وگرنه ما هستیم و «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ». در این بخش از سوره مبارکه «هود» فرمود که ما این عذاب را بخواهیم بر اینها نازل بکنیم، پس معلوم

۱. غزلیات حافظ، غزل شماره ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیم *** لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی»

۲. مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰

می‌شود گاهی عذاب که می‌خواهد بیاید پیامبری از انبیای اولوالعزم دعا بکند هم اثر ندارد. این نشانه آن است که دعا مرزی دارد. ما نباید بگوییم خدا دعای ما را مستجاب نکرده، ما موظفیم دعا بکنیم؛ اما نمی‌دانیم مرزش کجاست، حدّش کجاست، ما تا نفس می‌کشیم دعا؛ اما حالا کجا هست کجا نیست که نه می‌دانیم نه به ما می‌گویند. ما که «لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» هستیم، باید این وظیفه خود را انجام بدهیم، اینها عصاره‌ای از سوره مبارکه «هود» است.

تأکید قرآن بر عبرت‌پذیری از قصص انبیا

در جریان سوره مبارکه «ابراهیم» که بخشی از این قسمت‌ها آنجا آمده، قصّه‌ای که قرآن کریم نقل می‌کند این «أحسن القصص» بودنش منافات ندارد که گاهی از میانه شروع بکند، گاهی از آغاز شروع بکند، گاهی از انجام شروع بکند. قصّه‌هایی که قرآن کریم نقل می‌کند این چنین نیست که در همه موارد از حضرت آدم شروع بشود یا از حضرت نوح شروع بشود، بعد به انبیای دیگر برسد، گاهی از حضرت نوح شروع می‌شود که شیخ انبیاست و امم دیگر را ذکر می‌کند، گاهی هم مثل سوره مبارکه «ذاریات» که از قصّه لوط شروع شده از قصه ضیف ابراهیم شروع شده، در جاهای دیگر هم گاهی همین طور است. الآن در سوره مبارکه «ذاریات» که محل بحث است بعد از جریان مهمانان ابراهیم خلیل این قسمت گذشت؛ یعنی بعد از جریان لوط، جریان حضرت موسی ذکر می‌شود، بعد از آن در آیه ۴۶ همین سوره مبارکه «ذاریات» قصّه حضرت نوح شروع می‌شود، با اینکه به حسب تاریخ قصه حضرت نوح مقدم است. آن کلمات و مطالبی که مربوط به آن سوره است، هر کدام از نکات آن قصّه مربوط به آن سوره باشند تناسب بیشتری داشته باشد، از آنجا شروع می‌کنند. وقتی هم که می‌خواهد قصّه شروع بشود، چون اصلاً تاریخ انبیا در قرآن کریم نیست. به هر حال قصّه محور اصلی آن زمان است، تاریخ محور اصلی‌اش زمان است در هیچ قصّه‌ای از قصص انبیا و قصص‌های دیگری که قرآن کریم نقل می‌کند، زمانش و عصرش و تاریخش را ذکر نمی‌کند، برای اینکه تاریخ

دخیل نیست، این «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»^۱ است، تاریخ از آن جهت که فن است باید زمان و زمین آن را بگوید؛ اما این آن مطالب اصلی این قصه را دارد می‌گوید، به هر حال فلسفه قصه را به قول آقاییون دارد می‌گوید، می‌شود «أحسن القصص»، حالا در آن زمان یا جلوتر یا دنبال تر فرقی ندارد، همیشه این مطلب زنده است. اگر کسی تاریخ می‌خواهد، بله باید بگوید که در کدام زمان بود کدام مکان بود و اینها؛ اما درباره جریان چیزی هیچ سخن از زمان نیست، بنابراین گاهی نظم تاریخی لحاظ می‌شود گاهی آن چنان نیست و قصه از وسط شروع می‌شود یا از آخر شروع می‌شود.

مطلب دیگر این است که قصه‌هایی که می‌خواهد قرآن کریم بیان کند، اولش می‌فرماید که ما می‌خواهیم یک چیز مهمی را برای تشریح بکنیم ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾، این ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ چه به معنی استفهام باشد چه به معنی «قد أتى» باشد، نشانه اهمیت این قصه است؛ نظیر ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ﴾ این ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾، ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ که در این گونه از موارد آمده است برای اهتمام شنونده به این قصه است و بهره‌برداری صحیح از این قصص.

معنای «سمیع الدعاء» بودن خداوند

در جریان دعا‌های حضرت ابرهیم گرچه او گفت: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ در سوره «صافات» و مانند آن و اما در سوره مبارکه «ابراهیم» که گفت: ﴿إِنْ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ آیه ۳۹ سوره مبارکه «ابراهیم»، این دعا برای درخواست فرزند نبود، این صفحه تقریباً دعا‌های حضرت ابراهیم هست. دعایش این است که ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^۲ ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾^۳ این «رب»، رب را بعد می‌گویند: ﴿إِنْ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾، نه اینکه من از شما فرزند می‌خواهم و شما اجابت می‌کنی، شاید یکی

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۶.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

از اسئله و ادعیه آن حضرت مسئله فرزند باشد، ولی محور اصلی آن ادعیه‌ای است که در همین چند آیه، وجود مبارک ابراهیم خلیل می‌خواهد: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۴، تو «سمیع الدعاء» هستی.

قبلاً هم ملاحظه فرمودید دو تا «سمیع» در قرآن کریم است: یکی اینکه ﴿سَمِيعٌ﴾^۵ است هر چیزی را می‌شنود؛ اما یک وقت می‌گوییم او ﴿سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۶ است. در ادعیه هم می‌گوییم: ﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۷، این «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» غیر از آن «بکل شیء سمیع» است، آن «بکل شیء سمیع» است؛ یعنی هر حرفی که آدم می‌زند، خدا می‌شنود، غیبت را هم می‌شنود، دعا را هم می‌شنود، این به معنی شنیدن است؛ یعنی آگاهی به مسموع؛ اما ﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ همان است که ما در تعبیرات محاورات خود هم داریم، می‌گوییم فلان کس گوش به حرف ما نمی‌دهد، فلان شخص به حرف ما گوش می‌دهد. این فلان شخص به حرف ما گوش نمی‌دهد، یعنی چه؟ یعنی خواهش ما را قبول نمی‌کند. فلان شخص گوش به حرف ما می‌دهد، یعنی چه؟ یعنی پیشنهاد ما را قبول می‌کند. این ﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾؛ یعنی خدایا پیشنهادها را قبول می‌کنی، خواهش‌ها را قبول می‌کنی، نه می‌شنوی، او غیبت را هم می‌شنود، فحش را هم می‌شنود.

پرسش: در مقابل می‌گوید: ﴿إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ﴾^۸.

پاسخ: «مجیب الدعوات» که معنایش معلوم است؛ اما سمیع دو تا معنا دارد.

پرسش: اگر به معنای به جا آوردن باشد، با اجابت چه فرقی دارد؟

پاسخ: بله، «سمیع»؛ یعنی گوش می‌دهی، حرف ما را قبول می‌کنی، آن وقت دستور می‌دهی اجابت می‌شود، مثل اینکه فلان کس حرف ما را گوش نمی‌دهد؛ اما فلان آقا حرف ما را گوش می‌دهد، وقتی گوش داد قبول کرد دستور می‌دهد،

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۰.

۵. سوره بقره، آیات ۱۸۱ و ۲۲۴ و ۲۲۷.

۶. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۷۵.

۸. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۱۳۲.

اجابت می‌کند که اجابت یک کار عملی است، بعد از قبول کردن. این «سمیع الدعاء»؛ یعنی خدایا تو گوش به حرف ما می‌دهی؛ یعنی خواسته ما را قبول می‌کنی، وقتی خواسته ما را قبول کردی، دستور می‌دهی، مدبرّات امر انجام می‌دهند.

آثار باستانی و کلامی باقیمانده از عذاب قوم لوط

مطلب بعدی که محلّ بحث است، فرمود که ما رجزی از سماء یا حجاره‌ای فرستادیم. این معنایش این نیست که تنها عذاب ذات اقدس الهی نسبت به قوم لوط همین حجاره باشد، اینکه لسانش، لسان حصر نیست. اگر در سوره «حجر» فرمود: ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴾؛^۹ یعنی ما دو گونه عذاب کردیم، یک شهر را ویران کردیم، سنگ‌بارانشان کردیم، آنجا که دارد: ﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾ که لسانش، لسان حصر نیست تا ما بگوییم اینجا یک عذاب دیگری هم هست و آن ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ است، این ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ می‌سازد با آن ﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾ چند گونه عذاب باشد هم می‌سازد، در هر قسمتی گوشه‌ای از عذاب‌های آن قوم را نقل می‌کند، بنابراین اگر در سوره «حجر» فرمود: ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ در همین کنز الدقائق این روایت است که کسی خیال نکند مثلاً این ﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾ با آن ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ این دو تا عذاب است با هم ناهماهنگ است، برای اینکه در خود سوره «حجر» هر دو عذاب را کنار هم ذکر می‌کند، هیچ کدام دلیل بر حصر نیست.

بعد فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾^{۱۰} ما این دو تا شهر را که زیر و رو کردیم آثار باستانی در آن فراوان هست؛ منتها وسمه‌شناس می‌خواهد، «سمّه»، «سیما» به معنای علامت است نه صورت. فرمود اگر کسی سمه‌شناس، موسوم‌شناس، علامت‌شناس و سیماشناس باشد، آثار باستانی را بشناسد، می‌رود و می‌بیند. آن مسئله عبرت‌گیری در

۹. سوره حجر، آیه ۷۴.

۱۰. سوره حجر، آیه ۷۵.

آیه دیگر است که ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ آیه ۷۷؛ اما آیه ۷۵ گذشته از مسئله کلامی و عبرت‌گیری، مسئله میراث فرهنگی را هم در بر دارد؛ یعنی اگر شما آثار باستانی می‌شناسید، می‌بینید آنجا چه خبر است و عبرت‌گیری آن را در آیه بعد ذکر کرده است، آن باستان‌شناس که در صدد عبرت‌گیری نیست، او فقط می‌خواهد بفهمد که چند هزار سال قبل اینجا چگونه زندگی می‌کردند همین! فرمود ما آن کار را کردیم ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ هم این کار را کردیم که ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ آنجا جمع آورده، برای اینکه چندین علامت برای باستان شناس هست. چگونه زندگی می‌کردند، در چه عصری زندگی می‌کردند، لوازمشان چه بود، اینها هست؛ اما مجموع اینها دیگر جا برای جمع‌بندی نیست، اگر کسی بخواهد عبرت بگیرد، دیگر آیات نمی‌خواهد این آیه است، این عبرت است؛ لذا آنجایی که سخن از بحث‌های کلامی است مفرد آورده؛ البته جنس است که می‌تواند بر جمع تطبیق بشود، فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ اما آنجایی که باستان‌شناسی است جمع آورده، فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾.

حرفی جناب فخر رازی^{۱۱} دارد که این قوم لوط از آن جهت که به آن رذیلت حیوانی یا بدتر از حیوانی مبتلا بودند و ذات اقدس الهی حجاره‌ای بر اینها تحمیل کرده است آیا کسی که گرفتار این هم‌جنس‌گرایی است او را باید سنگسار کرد یا نه؟ این از آیه استفاده نمی‌شود که حالا ذات اقدس الهی اگر عده‌ای را سنگسار کرده، پس معلوم می‌شود که به هم‌جنس‌گرا می‌شود رجم کرد، از آیه چنین چیزی استفاده نمی‌شود، ولی ذات اقدس الهی این کار را نسبت به آنها روا داشته است؛ البته بعد از آن جریان، جریان دیگری هم خدای سبحان ذکر فرمود اصحاب آیکه را ذکر کرد و مطلب دیگر. سوره مبارکه «عنکبوت» همین قصه را نقل کرد: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ﴾ و آنجا چیز جدید و تازه‌ای نفرمود ﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَ بِهِمْ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ و ضاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ

۱۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

إِلَّا أَمْرًا تَكُ كَاثِتٌ مِنَ الْغَابِرِينَ^۱ اینجا تعبیر به رَجَز کرد به جای حجارة، ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۲ این تنها سنگ باران کردن را نمی‌رساند، یک نحوه پلیدی را هم به همراه دارد، اینجا سخن از ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾ نیست.

شرط بهره‌مندی از آثار کلامی عذاب قوم لوط

بعد از آن قصه فرمود: ﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ در سوره مبارکه «ذاریات» دارد که آیه است: ﴿لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ در سوره مبارکه «عنکبوت» دارد: ﴿لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾، این ﴿لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ قبلاً هم به عرض شما رسید قرآن متفکران را عاقلان را و امثال آن را گرامی می‌دارد؛ اما می‌فرماید کار از عاقل ساخته نیست، از علما کاری ساخته نیست، از عقلا کار ساخته نیست، علما کار خودشان را حلّ می‌کنند، درس می‌گویند و کتاب می‌نویسند، عقلا هم راه خودشان را می‌روند، از علما کار ساخته نیست، از عقلا کار ساخته نیست، از ﴿لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ کار ساخته است؛ یعنی «قائم بالعقل» باشید مثل امام. آن «قائم بالعلم» باشد از ﴿لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۳ کار ساخته است نه از «للعلماء»، علمایی که مشغول درس و بحث‌اند کتاب می‌نویسند مشکل جامعه را حلّ نمی‌کنند، امامی می‌خواهد که «قائم بالعلم» باشد «قائم بالعقل» باشد.

وجود مبارک حضرت که می‌آید جهان را اصلاح می‌کند، چون به این نام مبارک ظهور می‌کند جهان را اصلاح می‌کند و گرنه علما مشکل خودشان را حلّ می‌کنند، عقلا مشکل خودشان را حلّ می‌کنند. فرمود اگر کسی «قائم بالعقل» بود جامعه را اصلاح می‌کند، «قائم بالعلم» بود «قائم بالایمان» بود این می‌شود: ﴿لِّقَوْمٍ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۴ جامعه را اصلاح اصلاح می‌کند و گرنه می‌گوید ما گفتیم و اثر نکردند، جامعه را ﴿لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ اصلاح می‌کند. این همه جای قرآن

۱. سوره عنکبوت، آیه ۳۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۳۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۰؛ سوره انعام، آیات ۷۵ و ۱۰۵.

۴. سوره حدید، آیه ۲۵.

نیست، فرمود اگر جامعه بخواهد اصلاح بشود با علم تنها نیست، اگر امام هم مثل سایر علما (رضوان الله علیهم اجمعین) بود، این مشکل خودش را حلّ می‌کرد؛ اما وقتی بخواهد تحوّل ایجاد کند از آن جهت باید «قائم بالعلم» باشد «قائم بالعقل» باشد، قیام کنید: ﴿قُومُوا لِلَّهِ﴾^۱ این است.

پرسش: ...

پاسخ: دیگران را دعوت کند، ایستا کند. مستحضری قیام فیزیکی منظور نیست، ما یک ایستادن داریم یک ایستادگی؛ این کسی که ایستاده دارد گدایی می‌کند نشسته است، آنکه نشسته دارد تولید می‌کند ایستاده است، ایستادگی، نه ایستادن! ایستادن فیزیکی که کار را حلّ نمی‌کند، ایستادگی ولو در زندان هم نشسته باشد این ایستادگی دارد ﴿لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾، این ایستادگی، مقاوم بودن، قیام کردن؛ یعنی در برابر بیگانه علّم شدن، این مشکل را حلّ می‌کند، همه ما موظفیم این گونه باشیم ﴿لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾، بعد جریان مدین را هم ذکر فرمود.

اما در جریان سوره مبارکه «صافات» آیه ۹۹ به بعد آنجا دارد که ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ این نشان می‌دهد که فرزندی می‌خواهد که مشکل او را حلّ کند، راه‌های او همان کعبه‌سازی و ذبیح شدن و امثال آن بود که اشاره شد. در آن قسمت جریان فرشته‌هایی که برای قوم لوط رفته باشند دیگر مطرح نیست. در آیه ۲۱ سوره مبارکه «ص» دارد که ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ این مربوط به قصه حضرت ابراهیم و اینها نیست، قصه وقتی مهم باشد مثل جریان داود و سلیمان، می‌گویند: ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾؛ یعنی این قصه خیلی مهم است مواظب باشید! در سوره مبارکه «ذاریات» که محل بحث است به این صورت آمده، صدر آن ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفَرِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ آمده، بعد به دنباله عظمت این قصه فرمود: ﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَءٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا﴾ گاهی انسان وقتی تعجب می‌کند یا حالت غیر عادی پیدا می‌کند، پیشانی را می‌زند یا صورت را می‌زند یا گاهی هم دست به دهن می‌گذارد که وقتی فرستاده‌های الهی آمدند آن قوم ﴿فَرَكُّوا

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۸.

أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ﴿﴾ یک امر شگفت‌انگیزی را که می‌بینند یا به صورت می‌زنند یا به پیشانو می‌زنند یا دست به دهن می‌گذارند، این ﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾^۱ شبیه ﴿صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا﴾ و امثال آن است؛ یعنی حالت شگفتی و تعجب پیدا شده است، پس اگر فرستاده‌ها بیایند و افراد نشناسند یک حادثه تلخی یا غیر پیش‌بینی شده تلقی بشود یا از سنخ ﴿فَصَكَّتْ وَجْهَهَا﴾ عکس‌العمل نشان می‌دهند یا از سنخ ﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾ نشان می‌دهند، فرمود در سوره مبارکه «ذاریات» که محل بحث است: ﴿لِتُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ * مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾ که خود این کار اسراف است نه دوام آن اسراف باشد، اصل این کار اسراف است، از مرز گذشتن است. ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾، آن وقت این ﴿وَوَرَكُنَّا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ که این، آن قسمت کلامی را در نظر دارد نه قسمت میراث فرهنگی را. در مسئله میراث فرهنگی در سوره مبارکه «حجر» فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ جمع آورد ﴿لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾، بعد قسمت کلامی را که ذکر کرد فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ اینجا قسمت مهم همان قسمت کلامی است، فرمود: ﴿وَوَرَكُنَّا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ که حالا بعد قصه حضرت موسی شروع می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمين»